

# گردشی با آقای چرخشی

## گزارش

### بیست و دومین نشست

### نقد مخاطبان

بیست و دومین نشست نقد مخاطبان، در تاریخ ۸۳/۱۰/۲۷، با حضور نویسنده (طاهره ایبد)، تصویرگر (علی نامور) و منتقد مهمان (سید علی محمد رفیعی) برگزار شد. در این نشست، گروه کثیری از دانش‌آموزان مدارس مناطق مختلف، به نقد و بررسی کتاب خانواده آقای چرخشی، نوشته طاهره ایبد پرداختند.



آتوسا صالحی: سلام عرض می‌کنم و خیلی خوشحالم که در خدمت دوستان هستیم. در این جلسه، کتاب «خانواده آقای چرخشی» را بررسی می‌کنیم. در خدمت نویسنده کتاب، خانم طاهره ایبد و تصویرگر کتاب، آقای نامور و منتقد مهمان، آقای رفیعی هستیم. من این سه عزیز را به طور مختصر معرفی می‌کنم. خانم ایبد متولد شیراز هستند و از سال ۶۲ فعالیت حرفه‌ای‌شان را شروع کرده‌اند. ایشان کارشناس ادبی کانون پرورش فکری، دبیر سرویس ادبی مجله سروش نوجوان و دبیر سرویس فرهنگی روزنامه آفتابگردان بوده‌اند. خانم ایبد جایزه زیاد گرفته‌اند؛ از جشنواره ادبیات داستانی وزارت ارشاد، کتاب سال سروش نوجوان، جشنواره مطبوعات کانون، سلام بچه‌ها و خیلی جاهای دیگر. آقای نامور تصویرگر هستند. ایشان از سال ۷۳ فعالیت حرفه‌ای‌شان را در نشریاتی مثل زن روز، کیهان فرهنگی، مجلات سروش و مجلات رشد شروع کرده‌اند. اولین کتاب‌شان را در سال ۷۵، به اسم «سنجاب دانا و ماه» تصویرگری کردند و تاکنون کار تصویرگری ۶۳ کتاب را برعهده داشته و جوایز بسیاری هم گرفته‌اند. آقای نامور در نمایشگاه دوسالانه تصویرگران و هم‌چنین از سوی انجمن نویسندگان کودک مورد تقدیر قرار گرفته‌اند و در کاتالوگ‌های مختلفی مانند کاتالوگ بلگراه، کارشان چاپ شده. آقای رفیعی هم نویسنده، پژوهشگر و محقق و منتقد ادبی هستند و حتماً با آثارشان که در کتاب ماه هم منتشر می‌شود، آشنا هستید. در خدمت دوستان هستیم. خانم ایبد خواهش می‌کنم.

طاهره ایبد: سلام می‌کنم خدمت همه دوستان

کتاب ماه کودک و نوجوان برگزار می‌کند

بیست و دومین نشست نقد مخاطبان

نقد و بررسی کتاب خانواده آقای چرخشی

نویسنده: طاهره ایبد  
تصویرگر: علی نامور

با حضور

نویسنده • تصویرگر • منتقد مهمان و جمعی از دانش‌آموزان مناطق مختلف تهران

یکشنبه ۲۷ دیماه ساعت ۱۰ بعد از ظهر

نیایان انقلاب بین صیقل‌سپین تجویج شماره ۱۱۲۸ طبقه ۲- موسسه فانه کتاب



از رده سنی ما پایین تر بود. یک مورد هم این که وقتی خانواده آقای چرخشی دوپرخه می خرید و چهار ترکه می نشینند، به نظر من این نمایی از زندگی انسان هاست. آقای چرخشی وسیله ای اختراع می کند و بعد همسایه شان این کار را تکرار می کند و همین طور دیگران. ما می توانیم از این قسمت کتاب یاد بگیریم که اگر حداقل در محله خودمان کار خوبی انجام بدهیم، دیگران هم ممکن است تأثیر بگیرند و این خیلی آموزنده است.

کریمی: می خواهم بدانم که چرا اسم این خانواده را «چرخشی» گذاشتید؟

شیرین موسوی: از نویسنده کتاب تشکر می کنم. مشکلات جامعه را خیلی قشنگ توانسته اید در داستان تان بیاورید. در صفحه ۱۷ گفته اید که چون آقای پلیس، پلیس بود، از چراغ قرمز عبور کردیم. یعنی حتی کسانی که مجری قانون هستند، خیلی کم به قانون احترام می گذارند. موضوع کم آبی و آلودگی هوا خیلی قشنگ بود. شما با بیان اختراعی که آقای چرخشی انجام می داد، خواستید به ما تلنگری بزنید که شما هم می توانید چنین کاری کنید. آیا شما خواسته اید که آقای چرخشی مظهر چند نفر باشد؟ چون بعضی جاها فکرهای بکری به سرش می زند و آدم مخترعی است، ولی بعضی جاها واقعا مظهر یک آدم کند ذهن و احمق است.

عاطفه رزم دیده: کتاب خوبی بود. البته تصاویرش کمی بچه گانه بود؛ هر چند با متن ارتباط داشت. این که پاورقی داشت، خوب بود.

عاطفه کریمی: خسته نباشید. این کتاب دردهای مردم شهر و نقص های جامعه را به تصویر کشیده بود؛

خوبم و تشکر می کنم از دوستان کتاب ماه که این فرصت را فراهم کردند تا من مخاطبان اترم را از نزدیک ببینم و نظرشان را بشنوم. گرچه ممکن است سن تان بالاتر از سن مخاطبان کتاب «آقای چرخشی» باشد، به هر حال شنیدن نظرات متفاوت در گروه های سنی مختلفه فرصت بسیار مغتنمی است که شاید برای کم تر نویسنده ای پیش بیاید. من همیشه تلاش کرده ام که ارتباطم را با دوستان خوب نوجوانم حفظ کنم. همیشه به دوستان خوبم می گویم، با این که من بیست و یک سال سابقه کار دارم، ولی شانزده سالم است.

نامور: من هم سلام می کنم خدمت دوستان و خوشحالم که در جمع شما هستم. دوست دارم ببینم مخاطبان کتاب های من، در مورد تصویرگری این کتاب چه نظرها و پیشنهاداتی دارند و مطمئناً از مطالب دوستان استفاده می کنم.

رفیعی: سلام می کنم به همه دوستان. قبل از هر چیز بگویم، تمام عواملی که این جا نشستند با تمام اهمیت شان، آن قدر اهمیت ندارند که عواملی که آن طرف میز نشستند. برای این که کتاب به مخاطب تعلق دارد و این مخاطب است که نظر می دهد که یک کتاب یا یک تصویر موفق است یا نه.

صالحی: از دوستان می خواهیم که نظریات تان را کمی مستند بکنید و حتماً نمونه بیاورید. یعنی اگر نظر کلی در مورد بخشی از کتاب به ذهن تان می رسد، مصادیق آن را هم بگویید، می شنویم.

رعنا کریمی: با تشکر از کتاب خیلی خوب تان و داستان خیلی جالبش و تصویرهای خیلی مرتبطی که داشت. من از داستان خیلی خوشم آمد؛ فقط یک کم

**ایبید:**  
**قطعا بهترین پاداش**

**برای کسی که**

**مدعی نویسندگی است**

**و حداقل عشق و علاقه**

**به این کار دارد و دارد می نویسد،**

**این است که اثرش**

**به دست مخاطب برسد**

**و مخاطب آن را بخواند.**

**حالا این که بیسند یا نپسند،**

**بخش دوم بحث است**

**و مسلماً آرزوی همه نویسندگها**

**این است که اثری که خلق می کنند،**

**مورد استقبال و علاقه مخاطب**

**قرار بگیرد**



دنبال بهانه‌اند که روح داشته باشند، اما باز هم از آن می‌گیرند. در «دستگاه بی‌تربیت» هم انسان‌ها از حقیقت خودشان فرار می‌کنند.

**مهرانه رضایی فر:** چیزی که مرا خیلی آزار می‌داد و خسته می‌کرد، تکرار کلمات و جملات بود. در ضمن این که چگونه این نام خانوادگی برای‌شان انتخاب می‌شود، شروع بد و ضعیفی بود. جملات کلیشه‌ای و ابتدایی بود. این قصه برای گروه سنی موردنظر زیاد مناسب نبود و سطحش پایین‌تر بود. بعضی جاها خیلی پیچانده شده بود و خواننده را سردرگم می‌کرد. اما کنایه‌های جالبی در جای جای قصه آمده بود که جای بیشتری برای مانور دادن داشت. داستان تک‌بعدی نبود و این عالی بود، ولی بهتر می‌توانستید حرف‌تان را بزنید. این داستان را من می‌توانم به میوه‌هایی تشبیه کنم که مغازه‌دارها به ما می‌دهند. مثلاً اگر دو تا سیب خوب می‌دهد، یک سیب خراب هم کنارش می‌گذارد و واقعاً حال آدم گرفته می‌شود. انگار به صورت قراردادی دو تا داستان خوب و یک داستان بد آورده می‌شود.

قالب این نوشته معلوم نیست. مثلاً آیا از قانون و مقررات دنیای مجازی کاملاً فاصله دارد؟ پس چرا این‌طوری برخورد می‌کند؟ انگار همه همسایه‌ها بی‌کار هستند که ببینند خانواده آقای چرخشی چه کار می‌کنند تا آن‌ها هم همان راه را پیش بگیرند. قصه شما مثل یک مدار است که دوره گردش خودش را خیلی خوب طی می‌کند؛ یعنی در فعالیت خودش خیلی موفق است، اما این که چرا شما اصرار داشتید که ذره‌ای از محدوده خودتان فراتر نروید، معلوم نیست. این سیکل می‌گردد تا آخر قصه که به دست خود شما متوقف می‌شود و نه بیشتر. اصلاً از این فراتر نمی‌رود. جایگاه پدر و مادر خیلی بد ترسیم شده است و اگر پدر

مثلاً ترافیک شهر یا سوراخ شدن لایه آزون، شخصیت‌های کتاب هم جالب بودند، اما رفتار مادر خانواده یک کم بچه‌گانه بود. اسم کتاب به کتاب می‌خورد، اما بهتر بود اسم کتاب را «خانواده آقای چرخشی و همسایه‌ها» می‌گذاشتید؛ چون این خانواده مدام با همسایه‌های‌شان در ارتباط بودند.

**نغمه غفوری:** خسته نباشید خانم آید و آقای نامور. به نظر من، موضوعی که اصلاً لازم نبود در این داستان باشد، تعصب مردها بود نسبت به زنان. مخاطبان کتاب، یعنی گروه‌های سنی «ج» و «د»، خیلی کم سن و سال هستند و درست نیست از الان مادر ذهن آن‌ها بگنجانیم که مرد این کار را باید بکند و زن این کار را. با وجود این تعصبات، در بخش «چرخشی‌ت» صفحه ۹۹ که در بخش فوتبال هم بود، کاملاً با هم تضاد داشتند. هر چند این یک داستان تخیلی بود، من با توجه به همین تخیلی بودنش می‌گویم لازم نبود این مورد در این داستان ذکر شود. داستان‌های آخر کتاب پختگی خاصی داشت که در داستان‌های اول کتاب نمی‌شد آن را دید. بخش «شهری پر از خالی»، قشنگ‌ترین بخش کتاب بود. نقاشی‌های داخل کتاب، در عین سادگی جالب بود. البته بهتر از این هم می‌توانست باشد. اسم‌های شخصیت‌های داستان هم می‌توانست بهتر انتخاب شود.

**زهره ابراهیمی:** خسته نباشید خانم آید. در فصل «دو فرقه»، قدرت مادر یک مقدار کم شده بود و قاعدتاً نمی‌توانست بعد از تمرین بسیار، دوچرخه‌سواری را یاد بگیرد. بهتر است در ذهن بچه‌ها، قدرت مادر کم نشود. کل کتاب یک طرفه دو بخش «روح راه‌راه و خال خالی» و «دستگاه بی‌تربیت» یک طرف دیگر. در واقع در بخش «روح راه‌راه و خال خالی»، انسان‌ها

**رزم دیده:**

**اسم کتاب به کتاب می‌خورد، اما بهتر بود اسم کتاب را «خانواده آقای چرخشی و همسایه‌ها» می‌گذاشتید؛ چون این خانواده مدام با همسایه‌های‌شان در ارتباط بودند**

**پگاه پورگلدوز:**

**ما نباید این را فراموش کنیم که فقط پنج درصد از مردم جامعه ما خودشان راهبر هستند و بقیه مقلدند و این به نظر من یکی از نقاط قوت و مثبت کتاب بود که توانست این مسئله را به خوبی نشان بدهد**

**فاطمه شیرگیر:**

**کتاب‌تان واقعاً عالی بود. جنبه‌های تخیل و طنز و علمی را با هم ترکیب کرده بودید**



**حمید فراهانی:**

**ساختار قصه، فانتزی است که در گروه‌بندی اصلی قصه‌ها، جزء قصه‌های تفریحی حساب می‌شود. پس باید متناسب با ساختار خودش نقد شود**

**نغمه غفوری:**

**داستان‌های آخر کتاب پختگی خاصی داشت که در داستان‌های اول کتاب نمی‌شد آن را دید. بخش «شهری پر از خالی»، قشنگ‌ترین بخش کتاب بود. نقاشی‌های داخل کتاب، در عین سادگی جالب بود. البته بهتر از این هم می‌توانست باشد. اسم‌های شخصیت‌های داستان هم می‌توانست بهتر انتخاب شود**

این که به رشد کیفی کتاب توجه شود، بیشتر می‌خواستند که ادامه پیدا کند و حجم کتاب زیاد شود. پایان کتاب هم خیلی جالب نبود و داستان جمع و جور نشد. قسمت‌هایی هم که قرار بود طنز باشد، اصلاً بار طنز نداشت. بندهایی که راجع به تقلید همسایه‌ها نوشته شده بود، به نظر من خیلی طولانی بود. خسته نباشید.

**پگاه پورگلدوز:** اول می‌خواستیم نقدی بر نقد دوستان بکنیم. خانم رضایی گفتند که کتاب مثل جورچین است. ما نباید این را فراموش کنیم که فقط پنج درصد از مردم جامعه ما خودشان راهبر هستند و بقیه مقلدند و این به نظر من یکی از نقاط قوت و مثبت کتاب بود که توانست این مسئله را به خوبی نشان بدهد. داستان، آدم را یاد «ای‌گی‌یوسان» می‌انداخت و یاد «دیروز، امروز، فردا» و از این لحاظ، کمی تکراری بود. مورد دیگر این که انگار می‌خواستید مشکلات جامعه ایران را با این کتاب حل کنید و همه مسائل را در آن بیاورید. این از کیفیت کار کم می‌کرد. می‌خواستید طنز باشد، ولی بی‌مزه بود. زبان در خدمت مفهوم نبود. اسم داستان نمی‌توانست بار معنای داستان را روی دوش بکشد. به نظرم رسید که تصویرگر داستان را نخوانده. بعضی تصاویر به داستان نمی‌خورد. در متن یک جایی کایت پشت دوچرخه بسته می‌شد، ولی در تصویر جلوی دوچرخه بود. داستان «بیماری دلسوزی» خیلی اسم خوبی دارد. دیگر این که مسائل را پاک می‌کنند و حل نمی‌شود. کلاً جامعه خوب ترسیم شده بود، ولی می‌توانست بهتر باشد.

**مژگان خداپنده:** خسته نباشید. به نظر من شخصیت‌ها، داستان و طرز فکری که داستان را هدایت می‌کرد، همه‌اش مثل کارتون بود؛ کارتون‌هایی

و مادر احترامی دارند، این جا چنین چیزی احساس نمی‌شود. نوعی فاصله غیر عادی بین بچه‌ها و پدر و مادر بود.

شما این قصه را طوری نوشتید که انگار چهار تا آدم بی‌کار و سیر و بی‌غم و درد، از زور ندانم کاری دست به کارهایی می‌زنند که آدم شاخ در می‌آورد. این قصه می‌توانست از یک مشکل اجتماعی نشأت بگیرد و چیزی را ببینند و به این فکر بیفتند که بچه‌های گروه سنی «ج» و «د» فکر کردن را یاد بگیرند. به نظر شما موضوعات بهتری برای بحث و نوشتن وجود نداشت؟ مثلاً به ساخت دستگاه فتوکپی مزاحم اشاره کردید. اگر این‌ها در بطن جامعه حضور دارند، مسائل مهم‌تری هم متوجه آن‌ها هست. شما می‌دانستید باید چه کار کنید، منتهی قصه و موضوع، خوب انتخاب نشده. کتاب خانواده چرخشی، مثل جورچین بچه‌هاست که وقتی اولی را می‌ریزی، بقیه همه می‌ریزند. جورچین اولی خانواده آقای چرخشی است و بقیه همسایه‌ها هستند. طریقه فهمیدن همسایه‌ها که این‌ها چه جوری این کارها را می‌کنند، خیلی جالب بود. یک عده آدم بی‌کار که بغل گوش همه ما هستند. خیلی جالب پرداخت شده بود. قسمت سرفه‌های چرخشی بسیار خوب مطرح شده بود. اشاره به انسان‌هایی که فقط با توجه به آسایش خودشان، بی‌رویه همه مواهب طبیعی را از بین می‌برند. در بعضی از قسمت‌ها هم خیلی قوی ساخته و پرداخته شده بود و مسائل روز و اجتماعی هم نمود خوبی پیدا کرده بود.

**مینا رجیبی:** به نظر من نحوه شروع کتاب و این حالتی که این فکرها به ذهن آقای چرخشی می‌رسد، خیلی ابتدایی و کلیشه‌ای بود. موضوع داستان خیلی خوب بود، اما انگار با عجله نوشته شده بود. به جای



**رفیعی:**  
**من الان در جامعه‌ای نشسته‌ام که مشکلات بسیاری دارد و متأسفانه جامعه ما بیشتر به آزمون و خطا می‌پردازد. ما معمولاً کاری را انجام می‌دهیم و بعد می‌فهمیم اشتباه بوده. بعد دوباره کار دیگری را انجام می‌دهیم و می‌فهمیم اشتباه است و اصلاح می‌کنیم و همین‌طور.. فکر نمی‌کنیم قبل از ما چه کارهایی کرده‌اند و چه کارهایی بهتر است انجام بدهیم. زیاد با تفکر و تدبیر کار نمی‌کنیم**

**این کتاب یک نوشته ایرانی است با ویژگی‌هایی که ما در ایران داریم. حدود بیست مشکل را این کتاب مطرح می‌کند که به هر حال مشکلات مبتلا به ماست. از این نظر فکر می‌کنم مفید باشد و اگر من به سن شما بودم، از این جهت برایم مفید بود که بدانم اگر بزرگ شدم و به جایی رسیدم و تصمیم من به گونه‌ای بود که هر چه می‌گویم دیگران هم گوش کنند، حواسم باشد که با این روش تصمیم نگیرم**

که قرار است پنج دقیقه‌ای تمام شود. در داستان «دوفرقه»، در پاراگراف آخر آمده که اهالی شهر، دیگر با دوچرخه سوار شدن خانم‌ها مشکل نداشتند. مگر دوچرخه سوار شدن یک خانم مشکلی دارد؟ «دستگاه بی‌تربیت» خیلی جالب بود. چرا همه ما آدم‌ها می‌خواهیم خودمان را پشت یک نقاب مخفی کنیم؟ در قسمت آخر «دستگاه بی‌تربیت» اشاره شد، که مردم کارت‌های شناسایی‌شان را هم دوست نداشتند و این واقعاً یکی از دردهای بزرگ افراد جامعه ماست. در «بیماری دلسوزی»، دلسوزی صفت قشنگی است که هر آدمی می‌تواند داشته باشد، ولی وقتی تکرار می‌شود، مسئله ایجاد می‌کند. خسته نباشید می‌گویم به آقای نامور، اما همیشه تصاویر مبهم و شلوغ در کتاب‌ها می‌آید؟ چرا از تصویر ساده استفاده نمی‌شود؟ **زهرآ چارلی:** کتاب‌تان عالی بود. از قسمت «سرفه‌های چرخشی» و «شهری پر از خالی» خوشم آمد. قبل از خواندن قسمت «شیر خشک و استخر پر از آب»، با خودم گفتم شیر خشک چه ربطی به استخر پر از آب دارد، ولی بعد از خواندن قصه، فهمیدم منظورتان چیز دیگری بوده.

**ریحانه عظیمی:** این داستان فضای خاصی دارد و باید در جایگاه خودش بررسی شود. به نظر من تکرارهای شما در این داستان، حشو نیست و در فضای حاکم بر این داستان، کاملاً لازم است. زبان داستان خیلی ساده و گویا و واضح است. نویسنده خیلی مظلوم و آرام شروع به حرف زدن می‌کند، ولی حرف‌ها گنگ نیست. نکته مثبت دیگر کتاب، این است که می‌شود گفت، هم یک داستان رئال است و هم طنز و فانتزی. شاید این که بعضی بچه‌ها از این کتاب خوش‌شان نیامده، به خاطر طنز کلیشه‌ای این داستان باشد؛ طنزی که همیشه در برنامه‌های کودک و نوجوان تلویزیون دیده می‌شود. تصویرگری کتاب (این دومین کاری است که من از آقای نامور می‌بینم) نسبت به کتاب «آسمان می‌زند زیر آواز»، واقعاً عالی بود.

**سعید تربتی:** این کتاب در قالب طنز، توانسته بچه‌ها را به فکر وادارد تا اختراعات تازه‌تری به جامعه ارائه بدهند. البته در بعضی داستان‌ها، طنز تکراری به کار برده شده بود. مثلاً آقای چرخشی هر وقت می‌خواست فکر کند، کلاهش مثل لبو سرخ می‌شد.

**یکی از حاضران:** داستان در نگاه اول، طنز است. ابرارهایی هم که نویسنده از آن استفاده می‌کند، همه رئال هستند، اما از آن‌ها استفاده فانتزی می‌شود. خواننده هم باور می‌کند که داستان می‌خواهد این‌طوری برود جلو، ولی بعد حد و مرز شکسته می‌شود. بعضی وقت‌ها خیلی به سوی فانتزی می‌رود و بعضی اوقات همه‌چیز واقعی می‌شود. ترتیب قرار گرفتن داستان‌ها هم زیاد مناسب نیست و خواننده را سردرگم می‌کند. مثلاً اول قرار است دیگر کسی از ماشین استفاده نکند و همه از دوچرخه استفاده کنند، ولی بعد از داستان «همسایه همسایه همسایه»،

داستان‌های دیگری می‌آید که باز شخصیت از ماشین یا اتوبوس استفاده می‌کند. در مجموع به جز داستان‌های اول، داستان‌ها مکمل همدیگر نیستند. شخصیت بابا خیلی وقت‌ها باورپذیر نمی‌شود. نمی‌دانم هر چه می‌گفت، همه از او پیروی می‌کردند. انگار بابا واقعاً کاره‌ای است. این خوب است که نویسنده معضلات اجتماعی و شهری را نقد می‌کند، اما ای کاش غیر مستقیم‌تر این کار را می‌کرد؛ چون این‌طوری خیلی تو ذوق می‌زد. مورد بعدی این که چرا ما این قدر به گروه سنی نگاه می‌کنیم؟ نویسنده وقتی داستان می‌نویسد نگاه نمی‌کند که برای چه گروه سنی می‌نویسد.

**یکی از حاضران:** نمی‌دانم چرا عنوان کتاب را نگذاشتید «خانواده خانم چرخشی». طرح جلد هم نسبت به تصاویر داخل کتاب بهتر بود. پیام کلی داستان هم فضولی بود. اگر من تصویرگر را ندیده بودم، فکر می‌کردم یک بچه کوچک نشسته جلوی برنامه «زیر آسمان شهر» و «خشایار» را کشیده.

**یکی از حاضران:** داستان طنز خوبی داشت. شخصیت‌ها هم خوب پرداخت شده بودند. خیلی روی آن‌ها فکر شده بود. با برخی از ایرادهایی که گرفتند، موافق نیستم. در جاهایی از داستان، جمله‌های بلندی به کار رفته که نه خوب بود و نه بد. می‌توانست جمله‌های کوتاه‌تری هم بگوید. خیلی دوست دارم بدانم چند بار این داستان را بازنویسی کردید و چه قدر در آن تغییر دادید؟ خیلی دوست دارم بدانم نویسنده چه قدر برای داستانش ارزش قائل است؟ خودتان به داستان‌تان چه نمره‌ای می‌دهید؟

**شهیدزاده:** خسته نباشید. خوشحالم که تصویرگر کتاب هم حضور دارند. کار آقای نامور، جالب و نو بود. به نظر ما بچه‌گانه است، ولی در عین حال نکات فراوانی در خودش گنجانده است. البته این تصویرگری، به درد این گروه سنی یا این کتاب نمی‌خورد. فکر می‌کنم تصویرگر، گروه سنی را خیلی پایین دیده. می‌خواستیم از خانم آید پیرسم که هدف‌شان از نوشتن این کتاب چیست؟ در این کتاب، تیتراهای خوبی انتخاب شده بود، اما روی آن، آن‌طور که باید کار نشده بود. می‌توانستند مشکلات پیش پا افتاده جامعه را حذف کنند و به مشکلاتی که خیلی در جامعه مطرح است، بپردازند. مورد دیگر چند بعدی بودن شخصیت‌ها بود؛ مثل خود آقای چرخشی. در بعضی جاها خیلی ناپخته و خام عمل می‌کند، ولی در بعضی جاها خیلی با تفکر و هوش به نظر می‌رسد.

**حمید فراهانی:** ساختار قصه، فانتزی است که در گروه‌بندی اصلی قصه‌ها، جزء قصه‌های تفریحی حساب می‌شود. پس باید متناسب با ساختار خودش نقد شود. برای همین، بعضی از ایرادهایی که دوستان گرفتند، فکر می‌کنم با این مسئله حل شود. اما قصه‌ها خیلی کوتاه‌اند. یک سری نکات مثبت هم دارند. مثلاً



نمی‌فهمیدم که بالاخره چه شد. عامیانه هم بود. اصل میانه روی در داستان رعایت نشده بود. داستان من را یاد «ای کی یوسان» می‌انداخت. از کلمات اضافی هم استفاده شده بود؛ مثلاً رکاب زد و رکاب زد و... هر کدام سه بار تکرار شده بود.

**شهیدزاده:** نوشته خانم ایید اگر قرار باشد طنز باشد، طنز خیلی راحت‌تر می‌تواند مشکلات جامعه را بگوید. واقعاً طنز کلیشه‌ای بود؛ با این که هدف درست انتخاب شده بود. تصویرگری آقای نامور هم می‌تواند برای خودش یک نوع سبک باشد.

**وحید ذوالفقاری:** کتاب خوبی بود. اسمش جالب بود. تصاویر کتاب جذاب و خنده‌دار بود. قسمت «فتوکپی مزاحم» بهترین قسمت کتاب بود، اما قسمت «روح راه‌راه خال خالی» زیاد جالب نبود.

**پیمان رحیمی:** از خانم ایید و آقای نامور تشکر می‌کنم. غیر از داستان اول و آخر، بقیه داستان‌ها تخیلی بود. من کتاب‌های تخیلی را دوست دارم. کتاب شما برای من جدید بود و تا حالا چنین اسمی و چنین داستان‌های جالبی نشنیده بودم.

**فاطمه شیرگیر:** در کتاب شما، بیشتر اوقات آقای چرخشی مشکلات را با اختراع دستگاه حل می‌کند. در حالی که خیلی از مشکلات را می‌توانست خودش حل کند و یا با همسایه‌ها دست به دست هم بدهند. بهتر بود یک سری از فکرها هم به سر دیگر اعضای خانواده‌اش می‌رسید و چون شما نویسنده خانم هستی، بهتر بود به همسر ایشان هم اهمیت می‌دادید. **صالحی:** خیلی ممنون از همه دوستان. در خدمت آقای رفیعی هستیم.

**رفیعی:** من به بخش دیگری از جنبه‌های کتاب می‌پردازم که دوستان به آن اشاره نکردند. کتاب را تنها از جنبه‌های محتوایی نمی‌شود بررسی کرد و یک مقداری می‌شود به صورت و ظاهر کتاب هم پرداخت. در واقع، نظر دادن راجع به محتوا با مخاطب است و من چون مخاطب این کتاب نیستم، در مورد محتوا نظر نمی‌دهم. اما در مورد جنبه‌های صوری که به هر حال یک مقدار تجربه و سن بالاتر می‌خواهد، اشکال ندارد که من نظریاتم را مطرح کنم. من الان در جامعه‌ای نشستیم که مشکلات بسیاری دارد و متأسفانه جامعه ما بیشتر به آزمون و خطا می‌پردازد. ما معمولاً کاری را انجام می‌دهیم و بعد می‌فهمیم اشتباه بوده. بعد دوباره کار دیگری را انجام می‌دهیم و می‌فهمیم اشتباه است و اصلاح می‌کنیم و همین‌طور... فکر نمی‌کنیم قبل از ما چه کارهایی کرده‌اند و چه کارهایی بهتر است انجام بدهیم. زیاد با تفکر و تدبیر کار نمی‌کنیم. این طوری کار ما به این جا می‌رسد که مشکل مان حل نمی‌شود و یک مشکل به شکل دیگری خودش را نشان می‌دهد. این چیزی است که فکر می‌کنم از این کتاب می‌شود به دست آورد؛ یعنی یک نوشته ایرانی است با ویژگی‌هایی که ما در ایران داریم. حدود بیست مشکل را این کتاب

این که کارها، خوب شروع می‌شود. همه آن‌ها مخاطب را ناگهانی و سریع می‌اندازد وسط جهان قصه. برای همین هم مخاطب باید دست و پا بزند تا پیدا کند که کجاست و اصلاً جریان چیست و با آن اطلاعاتی که نویسنده در خط‌های بعدی می‌دهد، رشته اصلی کار دستش بیاید. برای همین هم شخصیت‌ها متناسب انتخاب شده‌اند.

**سهیل سیفی:** داستان خوبی بود، اما بعضی از دستگاه‌هایی که آقای چرخشی اختراع می‌کرد، برگرفته از همین دستگاه‌های امروزی است. می‌خواهم از آقای نامور بپرسم که این سه دایره‌ای که اول هر داستان آمده چیست؟ و چرا تصویرهای این کتاب را این طوری کشیده‌اند؟

**مهدی یحیی:** از نکات مثبت کتاب، اختراعات آقای چرخشی بود. چیزهایی اختراع می‌کند که واقعاً آرزوی بشر است. تکرار کلمات آدم را خسته می‌کند. چرا اسم شخصیت اصلی آقای چرخشی شد؟

**مهلا عابدی نژاد:** با تشکر از خانم ایید و آقای نامور. در کل کتاب خوب بود. در بعضی بخش‌ها راه حل برای مشکل پیدا می‌شد، ولی مشکل حل نمی‌شد. کتاب نشان می‌داد تنها افرادی می‌توانند فکر بکر داشته باشند که مو نداشته باشند. در آخر وقتی آقای چرخشی مو می‌کارد، دیگر فکرهای بکر به ذهنش نمی‌رسد.

**نسترن قدیمی:** به نظرم کتاب خوب و سرگرم‌کننده‌ای بود؛ جدا از این که جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی هم داشت. در واقع نشانگر مشکلات جامعه بود. از بعضی اصطلاحات بد هم استفاده شده بود؛ مثل «حالت رو می‌گیرم».

**نیلوفر چاوشی:** تصاویر هیچ ربطی به داستان نداشت. در ضمن، تکرار قشنگ است، ولی نه خیلی. **فاطمه شیرگیر:** کتاب‌تان واقعاً عالی بود. جنبه‌های تخیل و طنز و علمی را با هم ترکیب کرده بودید. اسم کتاب زیاد متناسب با محتوای آن نبود. مثلاً می‌توانستید بکنارید شهر آقای چرخشی یا همسایه‌های آقای چرخشی. در صفحه ۱۷ گفتید که دوچرخه توسط مأمور پلیس ضبط شد، ولی بعداً فکر کنم در صفحه ۱۹ گفتید که خانواده آقای چرخشی سوار دوچرخه شدند و رفتند بیرون. بهتر بود که می‌گفتید دوچرخه چگونه پس گرفته شد. در صفحه ۱۰۶ گفتید که یک دفعه همه شهر شد پر از آپارتمان. در حالی که یک جای دیگر هم دوباره گفتید تمام شهر شد پر از آپارتمان و مردم شهر پولدار شدند. بهتر بود این موضوع را تکرار نمی‌کردید.

**امیر مرتضوی:** به نظر من گروه سنی، به متن داستان می‌خورد. می‌خواستم از آقای نامور سؤال کنم منظورتان از این چرخ‌ها که آخر همه صفحه‌هاست، چیست؟

**یکی از حضار:** فکر می‌کنم آقای نامور خیلی در کشیدن تصویرها عجله کرده‌اند. در پایان داستان‌ها

**ایید:**  
من همیشه تلاش کرده‌ام که  
ارتباطم را با دوستان خوب  
نوجوانم حفظ کنم.  
همیشه به دوستان خوبم می‌گویم،  
با این که من بیست و یک سال  
سابقه کار دارم،  
ولی شانزده سالم است  
تلاشم این بود که  
شیوه نگارش داستان‌ها  
طوری باشد که حرفی را که  
می‌خواهم بزنم،  
بلافاصله بچه‌ها در ذهن‌شان بیاید  
که این‌ها هم دوباره همان چرخه را  
تکرار کنند



## ریحانه عظیمی:

### به نظر من تکرارهای شما

### در این داستان،

### حشو نیست و در فضای

### حاکم بر این داستان،

### کاملاً لازم است.

### زبان داستان خیلی ساده و گویا

### و واضح است.

### نویسنده خیلی مظلوم و آرام

### شروع به حرف زدن می‌کند،

### ولی حرف‌ها گنگ نیست.

### نکته مثبت دیگر کتاب،

### این است که می‌شود گفت،

### هم یک داستان رئال است

### و هم طنز و فانتری

مطرح می‌کند که به هر حال مشکلات مبتلا به ماست. از این نظر فکر می‌کنم مفید باشد و اگر من به سن شما بودم، از این جهت برایم مفید بود که بدانم اگر بزرگ شدم و به جایی رسیدم و تصمیم من به گونه‌ای بود که هر چه می‌گویم دیگران هم گوش کنند، حواسم باشد که با این روش تصمیم نگیرم.

بگذریم. در کتاب یک صفحه دارد به اسم شناسنامه. در آن نوشته می‌شود که نویسنده و تصویرگر چه کسی است و ویراستار کیست. ما اگر ندانیم ویرایش چیست، ممکن است این موضوع برای ما مبهم باشد که ویراستار چه کاری انجام می‌دهد و ویراستار این کتاب، چه کاری انجام داده است. کلاً این که شما روی کار یک نفر، هر گونه نظر بدهید و تغییر ایجاد کنید در جهت اصلاح و بهبودش، به این ویرایش می‌گویند. ویرایش سطح‌های مختلفی دارد. از این که اگر کسی کار خانم آید را می‌گرفت و به ایشان می‌گفت که این شخصیت باید این‌طور تغییر پیدا کند و آخر داستان باید این‌طور عوض شود و مثلاً این داستان را حذف کن و یک داستان دیگر اضافه کن، او یک ویراستار فنی و تخصصی بود. تنها این ویراستار است که نامش به عنوان «ویراستار» - بدون کلمه‌ای بیشتر - می‌آید. از این سطح که بگذریم، ویرایش‌ها صورتی‌اند؛ یعنی ممکن است کلمه‌ای را عوض کند و بگوید جمله‌ای به این شکل زیباتر است یا این که بگوید رسم‌الخطش باید این‌طور باشد و نقطه‌گذاری و پاراگراف‌بندی را انجام بدهد. این کسی که این نوع ویرایش را انجام داده و نامش آمده، ویراستار صورتی یا نسخه‌پرداز کتاب است و باید می‌نوشت که ویراستار صورتی یا نسخه‌پرداز است که با آن ویراستار تخصصی اشتباه نشود. این یکی از مشکلات کتاب‌هایی است که در ایران چاپ می‌شود؛ یعنی نام ویراستار صورتی یا

رو ویراستار یا نسخه‌پرداز، به صورتی می‌آید که برای ویراستار فنی و تخصصی جایز است. این کتاب از لحاظ ویرایش صورتی، اشکال‌های زیادی دارد. من مثال‌هایی را می‌آورم که فردا اگر شما خودتان خواستید چنین متنی بنویسید، مرتکب این اشتباه در نگارش نشوید.

مثلاً در صفحه ۲۷ در سطر سوم می‌خوانیم: «نه، دوچرخه سواری؟!» این در حالی است که این سخن با تعجب یا شگفتی همراه است. وقتی شما پاسخی می‌دهید که با یک جور احساس همراه است، باید بعدش علامتی بیاید که شبیه علامت تعجب است، اما علامت تعجب نیست، بلکه علامت بیان احساس و خطاب است که این‌جا ویرگول آمده که درست نیست. یا مثلاً دست کم اگر آن احساس را هم نداشتی، چون «نه» خودش یک جمله کامل است، بعد در آن نقطه ویرگول می‌آید.

در صفحه ۳۴، «داد زدم: «خفه شو بی...» که شعورش توی ذهنم ماسید.» در این‌جا باید «شعور» در گیومه باشد؛ زیرا یک کار ویرایش صورتی این است که خواننده راحت بخواند و آن‌طوری بخواند که شما می‌خواهید بخواند. یا در صفحه ۵۴ سطر آخر می‌خوانیم: «دیگر هفت، هشت‌تایی تجدید داشتیم.» وقتی بین دو چیز تردید است، بین آن دو چیز خط تیره می‌آورند، نه ویرگول. این اشکال در جاهای دیگر کتاب هم تکرار شده؛ مثلاً در صفحات ۶۵ و ۶۶ همین موضوع تکرار شده، یعنی «دو، سه هفته» همین مشکل را دارد و باید به صورت «دو-سه هفته» نوشته می‌شد. در صفحه ۶۷ و یا در صفحه ۷۳، سطر چهارم باید «یکی - دو روز» همراه با خط تیره باشد، نه ویرگول.

در صفحه ۷۵ یک سطر مانده به آخر، واژه



کردم و وقتی خودم را نزدیک‌تر دیدم به دنیای کودک و نوجوان، احساس کردم علاقه دارم که بیشتر در این وادی کار کنم و بعد از سه اثر بزرگسال، شروع کردم به کار برای کودک و نوجوان که «خانواده، آقای چرخشی»، بیستمین کتاب من بود که منتشر شد. هر چه من از نظر شناسنامه‌ای بزرگ‌تر شدم، کودک درون من، کودک‌تر شد. به این ترتیب که علاقه‌ام به نوشتن برای گروه‌های سنی پایین‌تر بیشتر شد. به طوری که الان ترجیح می‌دهم که فقط برای گروه سنی خردسال بنویسم و آن هم به دلیل شناختی که پیدا کرده‌ام و نیازی که احساس می‌کنم برای این گروه هست؛ نیازی که نه خود بچه متوجه آن است و نه شاید من بزرگسال. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دچار بسیاری از معضلات و مشکلات است. من آدم بی‌تفاوتی در دوران زندگی‌ام نبوده‌ام، حتی از دوره کودکی. من کودکی بسیار سختی را گذرانده‌ام. چیزهایی که در دنیای اطراف می‌دیدم، مرا به سمت اثر بزرگسال کشاند، ولی احساس کردم نوشتن برای بزرگسالان، آن قدرها مرا راضی نمی‌کند. به این دلیل که آن‌ها شخصیت‌شان شکل گرفته. البته ممکن است با اثر ارتباط برقرار کنند و لذت ببرند، اما چندان که باید تأثیرگذار نیست. وقتی شما وارد دنیای کوچک‌ترها می‌شوید، بچه‌هایی را می‌بینید که هنوز فرصت دارند خودشان و دنیای اطراف شان را بسازند. این بود که تصمیم گرفتم به طور جدی، باقی‌ماندهٔ عمرم را صرف کار در حوزهٔ نوجوان و به خصوص کودک و نوجوان کنم که الان مشغول این کار هستم. خلق داستان آقای چرخشی، با این دیدگاه شروع شد. این کار در نشریهٔ دوچرخه چاپ می‌شد. این‌ها فریادهایی بود که وقتی بر سر بزرگسالان می‌کشی، به جایی نمی‌رسد. من احساس کردم می‌شود دغدغه‌های ذهنی‌ام را به بچه‌ها منتقل کنم و تلاش‌م این بود که در یک قالب نو و به شیوه‌ای نو، این کار را ارائه کنم. آقای چرخشی نماد خیلی از آدم‌ها و امثال منی است که در جامعه شاهد بسیاری از مسائل و مشکلات هستیم. گاهی تلنگری هم به ما می‌خورد، اما کاری نمی‌کنیم و انفاق نمی‌افتد. در مورد خیلی از مشکلات، مثل آلودگی هوا و مشکل ترافیک، ممکن است چیزهای زیادی بشنویم، ولی اقدامی برایش نمی‌کنیم و دل‌مان برایش نمی‌سوزد. واقعیت این است که خیلی از این مسائل به ما مربوط می‌شود و اگر این بی‌تفاوتی‌ها را کنار بگذاریم، ممکن است خیلی اتفاق‌ها بیفتد. به همین دلیل بود که من شخصیت آقای چرخشی را انتخاب کردم؛ آدم‌هایی که گاهی به دلایل مختلف دست به حرکت‌هایی می‌زنند. البته چون اندیشهٔ کلان پشت این حرکت‌ها نیست و چند بعدی به این قضیه فکر نمی‌کنند، دوباره برمی‌گردند سر جای اول‌شان. این است که در هیچ‌کدام از داستان‌ها شما نمی‌بینید این‌ها مشکل را حل کرده باشند؛ چون من واقعاً نمی‌خواستم

«ترنسل» را می‌بینیم که درست آن «تورنسل» است کلاً تلفظ بعضی واژه‌ها با صدای «او» است و ما اشتباهی با «ا» آن را تلفظ می‌کنیم. مانند «روژ لب» که به غلط به آن «رژ لب» می‌گویند یا «اتود» و «مداد اتود» که آن را «آند» تلفظ می‌کنند و «ژورنال» که به غلط به آن «ژرنال» می‌گویند. کلمه «آگزوپری» هم به غلط «آگزوپری» تلفظ می‌شود، تقریباً به عکس «آندرسن» تلفظ می‌کنند.

البته ویرایش صورتی این کتاب، ربطی به خانم ابید ندارد. من فقط می‌گویم کتاب را از این نظر می‌شود بررسی کرد و غلط‌های سوم را هم عرض می‌کنم. مشکلات صورتی را از این جهت مطرح کردم که این کتاب از لحاظ نگارش، یک جور الگو برای دوستان شود.

اما از لحاظ محتوا، بحث دوچرخه‌سواری زنان را هم از این جهت تکرار می‌کنم که نگاه‌هایی در جامعه ما نسبت به زن هست و برخی محدودیت‌ها به نام شرع و دین برایش ایجاد می‌شود که حتی مبنای شرعی و دینی هم ندارد.

**صالحی:** ممنون از آقای رفیعی. در خدمت خانم ابید هستیم.

**ابید:** با اجازه آقای نامور. خسته نباشید می‌گویم به همه شما دوستان خوبم که زحمت کشیدید و وقت گذاشتید این کتاب را خواندید. قطعاً بهترین پاداش برای کسی که مدعی نویسندگی است و حداقل عشق و علاقه به این کار دارد و دارد می‌نویسد، این است که اثرش به دست مخاطب برسد و مخاطب آن را بخواند. حالا این‌که بپسندد یا نپسندد، بخش دوم بحث است و مسلماً آرزوی همه نویسندگان این است که اثری که خلق می‌کنند، مورد استقبال و علاقه مخاطب قرار بگیرد. حالا اگر این وسط، مثل من نتوانست مخاطب بیشتری جذب کند، باید در کارش تجدیدنظر بکند.

من حدود بیست و یک سال است که دارم قلم می‌زنم شاید لازم باشد بیشتر از این کار و مطالعه کنم و مخاطب خودم را بهتر بشناسم. قبل از هر چیز، لازم می‌دانم به سابقه کاری خود اشاره‌ای مختصر داشته باشم. اولین کتابم را سال ۶۵ کانون منتشر کرد و اتفاقی که افتاد، این بود که من از کار رمان بزرگسال شروع کردم. آن موقع تلاش‌م این بود که با مطالعه وارد حوزه ادبیات بزرگسال شوم. حاصل این تلاش هم رمان «دور گردون» بود که دو سال و نیم عمر مرا گرفت و با سختی بسیار، پس از هفت سال، اجازه چاپ گرفت. بعد از آن، شروع کردم به نوشتن داستان کوتاه بزرگسال.

دوره‌ای از سن کاری‌ام را صرف داستان بزرگسال کردم و کم‌کم وارد حوزه ادبیات کودک و نوجوان شدم. من در کانون پرورش کودکان و نوجوانان، کارشناس ادبی بودم و مستقیماً با بچه‌ها ارتباط داشتم. با وجود این کار اصلی من در آن‌جا ادبیات بزرگسال بود. منتهی با شناختی که روی ادبیات کودک و نوجوان پیدا

### نامور:

**در واقع، سادگی در این کار برای من اهمیت فراوانی داشت. حالا تا چه حد این کار موفق است، نمی‌دانم. من الان همین هستم و اگر این خط و خطوط ضعیف باشد یا قوی، دوست دارم و پافشاری می‌کنم روی همین خط و خطوط و سعی می‌کنم به تدریج آن‌ها را صیقل بدهم و بهتر کنم**



**مهرانه رضایی فر:**  
**داستان تک بعدی نبود**  
**و این عالی بود،**  
**ولی بهتر می توانستید**  
**حرف تان را بزنید.**  
**این داستان را من می توانم به**  
**میوه‌هایی تشبیه کنم**  
**که مغازه داران‌ها به ما می دهند.**  
**مثلاً اگر دو تاسیب خوب می دهد،**  
**یک سیب خراب هم**  
**کنارش می گذارد و واقعاً**  
**حال آدم گرفته می شود.**  
**انگار به صورت قراردادی**  
**دو تا داستان خوب**  
**و یک داستان بد آورده می شود.**  
**قسمت سرفه‌های چرخشی**  
**بسیار خوب مطرح شده بود؛**  
**اشاره به انسان‌هایی که**  
**فقط با توجه به آسایش خودشان،**  
**بی رویه همه مواهب طبیعی را**  
**از بین می برند.**  
**در بعضی از قسمت‌ها هم**  
**خیلی قوی ساخته و پرداخته**  
**شده بود و مسائل روز**  
**و اجتماعی هم**  
**نمود خوبی پیدا کرده بود**

مشکلی را حل کنم. هم‌چنان که «چخوف» می‌گوید که وظیفه نویسنده حل کردن مشکلات نیست. قصد من زدن تلنگر بود. این است که اگر این‌ها برمی‌گردند، این یک دور باطل است که می‌زنند. اسم آقای چرخشی به همین دلیل انتخاب شد.

خیلی از دوستان به تکرار پایانی داستان‌ها اشاره کردند. قبل از نوشتن مدت‌ها فکر کردم چه شیوه‌ای را برای نوشتن انتخاب کنم. خب، خیلی از بچه‌ها از مطالعه دور شده‌اند و خیلی از بچه‌ها عادت کرده‌اند که لقمه آماده به آن‌ها بدهند. تلاشم این بود که شیوه نگارش داستان‌ها طوری باشد که حرفی را که می‌خواهم بزنم، بلافاصله بچه‌ها در ذهن‌شان بیاید که این‌ها هم دوباره همان چرخه را تکرار می‌کنند. اما شاید شیوه خوبی نبوده و لازم است که برگردم و آن را اصلاح کنم. البته این را باید در نظر گرفت که مخاطب این کتاب، در گروهی پایین‌تر از شما قرار می‌گیرد.

دوستان اشاره کردند به شخصیت آقای چرخشی که یک جاهایی خیلی باهوش است و در بعضی جاها احمق به نظر می‌رسد. همان‌طور که گفتم، حدود یک سال و نیم، این داستان‌ها در نشریه دوچرخه چاپ می‌شد. زمانی که خواستم به ناشر بدهم، آن‌ها را بازنگری کردم. اصلاحاتی را که احساس کردم لازم دارد، روی کار انجام دادم و تعدادی از داستان‌ها را کنار گذاشتم. احساس کردم بعضی از آن‌ها فقط قابلیت مجله‌ای دارند و نه کتاب شدن. نکته دیگر این که من هم مدافع حقوق زن هستم، اما اشاره‌هایی را که شما کردید، می‌پذیرم. دو قصه در این کار بود. من داشتم این جامعه را نقد می‌کردم. من خانواده آقای چرخشی را هرگز توصیه نمی‌کنم. دارم می‌گویم خیلی از ما در جامعه این‌طوری هستیم، این جور فکر می‌کنیم و اگر بخواهیم عمل کنیم، ممکن است این جور عمل کنیم. دلم می‌خواست بیان برخی واقعیت‌ها، برخوردارند بشود که ظاهراً شده است.

نکته دیگر، داستان آقای چرخشی از نظر من تمام نشده است. ان شاءالله اگر فرصتی باشد، این داستان‌ها را ادامه خواهم داد که در آن این بازنگری اتفاق افتاده، این بار چرخان (دختر آقای چرخشی) که دست به یک سری کارها می‌زند.

نامور: سلام مجدد دارم خدمت دوستان. در مورد سه دایره‌ای که دوستان اشاره کردند، این کاری است که معمولاً صفحه‌آرا با توجه به سلیقه و شناختی که از کار دارد، چیزهایی را به عنوان «دی‌تیل» (جزی از کل) می‌گیرد از خود تصویر. این بستگی به سلیقه طرف دارد که یک تکه‌هایی از کار را می‌گیرد و در جاهای خاصی از کتاب استفاده می‌کند. معمولاً ناشر با توجه به نیاز شما دوستان، می‌کوشد از یک مدیر هنری استفاده کند که در چاپ و آماده‌سازی در این کتاب هم خوشبختانه، ما یک مدیر هنری داشتیم که با توجه به شناختی که از ایشان دارم (کارهای‌شان را دیده‌ام و سابق‌شان را می‌شناسم)، خیلی اهمیت قائلم برای

این استاد بزرگ‌مان. ایشان با توجه به نیاز شما و با شناختی که از بنده یا دیگر تصویرگران دارند، این کارها را به ما سفارش می‌دهند. بنابراین، نظر مدیر هنری خیلی برایم اهمیت دارد و راضی کردن ایشان برای من بسیار مهم است.

چیزی که در تصویرسازی این کتاب برای من اهمیت داشت، این بود که در تصویرها زیاد جزئی‌گرایی نشود و طوری نباشد که ما از اصل موضوع پرت شویم. در واقع، سادگی در این کار برای من اهمیت فراوانی داشت. حالا تا چه حد این کار موفق است، نمی‌دانم. من الان همین هستم و اگر این خط و خطوط ضعیف باشد یا قوی، دوست دارم و پافشاری می‌کنم روی همین خط و خطوط و سعی می‌کنم به تدریج آن‌ها را صیقل بدهم و بهتر کنم. در این سن و در این موقعیت از زمان و مکان، من همین هستم و بیشتر از این هم نمی‌توانم باشم. بعضی مشکلات را معمولاً زمان حل می‌کند. شناختی که من از زیبایی دارم، فعلاً همین است. متشکرم.

ایبید: از آقای نامور اجازه می‌گیرم که یک نکته را عرض کنم. تصویرگری کتاب که شروع شد، در واقع دوباره این کار «اتود» خورد؛ یعنی توسط تصویرگر دیگری هم تصویرگری شد. منتهی هم کانون آن تصاویر را نپسندید، هم وقتی من تصاویر را دیدم، احساس کردم که با فضای داستان سازگاری ندارد. از آن‌جا که آقای نامور داشتند یک کار دیگر من را که کار کودک و خردسال بود، تصویرگری می‌کردند، احساس کردم ایشان خیلی راحت‌تر می‌توانند آن چیزی را که من خواستم، به زبان تصویر بکشند و ایشان در واقع لطف کردند و تصویرگری کتاب را پذیرفتند. من تصویرگری آقای نامور را خیلی می‌پسندم. البته واقعیتش این است که چون بخش عمده‌ای از هنر، با ذوق و سلیقه شخصی و فردی همراه است، طبیعی است که مثلاً این تصاویر را من بیسندم و دوست دیگری نپسندد.

ویژگی‌ای که تصویرگری آقای نامور دارد و در این کتاب هم آن را اعمال کردند، این است که تصاویر برای یک بار دیدن کشیده نشده‌اند. تلاشم این است موقع نوشتن، به مخاطبم احترام بگذارم. چیزی که همیشه ملکه ذهنم بوده، این است که به شعور مخاطب باید احترام گذاشت و هرگز نباید مخاطب را دست کم گرفت. در تصویرگری آقای نامور، این اتفاق افتاده و شما هر بار که برگردید به تصاویر، ممکن است چیز دیگری، هر چند خیلی کوچک کشف کنید. ان‌شاءالله که شما همیشه کتاب‌خوان‌های خوبی باشید؛ چون کتاب خواندن است که مسیر زندگی و بستر زندگی را برای ما باز و هموار می‌کند. موفق باشید.

صالحی: از همه دوستان متشکرم؛ همین‌طور از نویسنده محترم و تصویرگر محترم و منتقد مهمان‌مان. تا جلسه آینده، از همه عزیزان خداحافظی می‌کنم.